

کتابخانه شورای اسلامی
غلامحسین سرود
۱۳۶۲


آبیل تا...
ویدیه بچ...
از که بچه که...
میکرد و که...
این هنگام...
مقدم و ج...
یافته بدو...
که آن نیز...
از دور است...
از جزو اض...
و معنی کلام...
غنی نمائ...
لفظ را با...
مقدم ج...
عبارت است...
که مراد از ا...

که در تفسیر و تفسیر...
در دل...
از کتب اهدائی

نام من یافته...
در کتب...
از کتب اهدائی

کتابخانه...
غلامحسین سرود

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	دکتر محمد...
مؤلف	
موضوع	
شماره اختصاصی	۹۲
شماره ثبت کتاب	۲۱۴۲۷۵
مهره شورای اسلامی	

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 شماره ثبت کتاب ۲۱۲۲۷۵
کتاب	مؤلف	
موضوع		شماره اختصاصی (۹۲) از کتب اهدائی : غلامحسین سرود

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
 کتاب اهدائی
 غلامحسین سرود
 در ۱۳۶۲

آبل تاسلف لفظ انداز تحلیل یافته پس به هر دو لفظ اولی که با لفظ
 دیده پیوسته و کلیه دیدن انداز ترکیب کرده اند شده و دیگرش لفظ
 از که به که لام است متصل شده این مجموع متصف باین صفت
 میگرد که زی را تبدیل میکنند بیا در بعضی رسایل م را بیا می نویسند
 این هنگام می تواند بود که زی صفت لفظ از یا مجموع محصل باشد
 مقدم و چنانکه در اسم شناسی تاسلف پوشیده نماند که لفظ شنیدار تحلیل
 یافته بدو جزوی یکی لفظ شنی و دیگری لفظ داکه بحر و اول لفظ ر ه
 که آن نیز تحلیل شناسی یافته پیوسته و کلیه دار ترکیب یافته مشتق
 از دور است که معنی آن گردیدن است و از لفظ می که مرکب است
 از جز و اخیر لفظ ر ه و یای تیکر لفظ ها که مراد ف اوست خواسته شده
 و معنی کلام چنین است که در ول لفظ شنی یعنی دور و در آن کشت
 محض نماند که مراد از اجزای لفظ ر ه معنی نیست بلکه از مجموع جز و مستقل
 لفظ ر ه با غیر معنی مقصود است پس این کلام خالی از مساقفه نیست
 مقدم چنانکه در اسم بابر تاسلف محض نماند که استخراج اسم از همین
 لفظ ر ه است و در تاسلف تحلیلا لفظ به دو جز و یکی لفظ یای

گردیده و غیره است
 در ول شنیداری نام دارد

تاسلف یافته پس به هر دو
 لفظ اولی که با لفظ

۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

۹۲
 ۲۱۲۲۷۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
غلامحسین سرود
در ۱۳۶۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
غلامحسین سرود

آبل تا که لفظ انداز تحلیلی باشد و در بعضی موارد لفظ انداز که با لفظ
و دیده پیوسته و کلمه دیده اند ترکیب کرده اند شده و دیگرش لفظ
از که به که لام است متصل شده این مجموع متصرف باین صفت
میگرد و دیگری را تبدیل میکند بیا در بعضی رسایل م را بیا می نویسد
این هنگام می تواند بود که زیاده صفت لفظ از یا مجموع محصل باشد
مقدم و چنانکه در اسم شاهی تا سه پوشیده نماید که لفظ شیدا تحلیل
یافته بدو جزوی لفظی و دیگری لفظ و اگر بجز و اول لفظ را
که آن نیز تحلیل نشای یافته پیوسته و کلمه و از ترکیب یافته مشتق
از و درست که معنی آن گردیدن است و از لفظی که مرکب است
از جز و اخیر لفظ را و یای تیکر لفظ با که مرادف است خواسته شده
و معنی کلام چنین است که در اول لفظ شتی یعنی در و در آن آن کشت با
مغنی نماید که مراد از اجزای لفظ را معنی نیست بلکه از مجموع جز و اول
لفظ را با نیز معنی مقصود است پس این کلام خالی از مسامحه نیست
مقدم چنانکه در اسم بابرتا معنی نماید که استخراج اسم از همین
عبارت است که ساخته پر پیچ و تاب تحلیل لفظی بدو جزوی لفظی
که مراد از آن مسمای حرف اول لفظ پرست و جز و دیگرش چشم که

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
غلامحسین سرود

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
غلامحسین سرود

کتابخانه ... خصوصی
غلامحسین - سرود

۹۲
۲۱۲۲۷۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		جمهوری اسلامی ایران
کتاب	ردیف	
مؤلف		شماره ثبت کتاب
موضوع		
شماره اختصاصی (۹۲)	از کتب اهدائی : غلامحسین سرود	۲۱۲۲۷۵

و بود که از برای عطف است اشارت کرده شده با بقبال شایخ
 کل که کاف است و یای مسما که از لفظ یی گرفته شده و تانی زای
 مفتوحه که سابقا حاصل شده پوشیده نمائند که اگر لفظ از نو بیایند
 مستعمل باشد چون رو و روی و مو و موی تحلیل اینجا چهار جزوی می باشد
 شود و این محل تر و دست متعجب چنانکه در اسم نئی که لفظ تنی که از تحلیل
 لفظ تبدیل بحصول پیوسته لفظ و یل شود که دل سوخته باشد و دل
 لفظ و یل یا است که بعد از اسقاط لفظ دل می شود و لفظ تنی که دل
 تنی کرده و آن چیز که سوخته بود یا بود افروخته شود یعنی ظاهر کرده
 پوشیده نمائند که تبدیل دل سوخته گفته اطراف لفظ بال را می توان
 اسقاط کرد و باعتبار ظرفیت او الف را که مشا بهت بیشتر دارد و باز
 ظاهر ساختن که الف اسم ابل حاصل شود متعجب چنانکه در اسم ابو بکر تا
 لفظ اب از تحلیل لفظ ابر و بطور رسیدن روی لفظ او شده یعنی
 الف او تبدیل یافته بلفظ اب و لفظ اکر و ن تحلیل یافته بدو جزو
 و اشارت واقع شده تا بکنه لفظ دون بر بالای لفظ که هلال که نون
 است نماید ما دو ماند و از و یای مسما آردن کرده شود و می تواند
 بود که از مجموع لفظ اکر و نون را از زیر اعتبار انداخته شود و تا این

اینجا چهار جزوی می باشد

چون نون از روی و نون و ابر و بطور رسیدن روی لفظ او شده

عبارت حاصل کرده که بر کرد و و تانی ای که بعضی از اجزای اسم میکند
 مخفی نمائند که در بعضی رسائل این معیار با اسم ابابکر نوشته اند و این
 اسم نیز بدو فتح استخراج می شود استخراج اسم از معنی آخر است
 از لفظ استخوان لفظ بخار که در اول است تبدیل گشته بلفظ در و
 شدر بحصول پیوسته که از و شینی که سرشته اشارت بآنت تبدیل یافته
 بیای منوومه که جزو ثانی لفظ شنبه است و و الش بدل شده بلفظ
 ها که دو جزو آخر لفظ شنبه را در ال است تانی و اسم چهار بیت مخصوصه
 حاصل شده متعجب چنانکه در اسم بها تا که لفظ و الی تحلیل یافته بدو جزو
 و جب جزو اول که در است تبدیل یافته جزو ثانی بعد از اسقاط خال خود را
 در زیر لب پسند یعنی لفظ را در پایان ملا حظ کنند متعجب و چنانکه در اسم
 حامد تا که لفظ حیات بدو جزو تحلیل یافته جزو اول که جای مفتوحه
 جزو ثانی را که یات است و پسند شده که یا مانند و در اول و ام است بنیت
 و تحصیل دال در کمال ظهور است متعجب و چنانکه در اسم خدا و او تا که
 دل لفظ خود که و او است تبدیل یافته بلفظ خدا و ازین تحصیل تحلیل
 خداوندی ثانی فام بدل گشته بلفظ و ام متعجب چنانکه در اسم امای تا که در
 مصراع اول با اسقاط سویی ماکیم است الف حاصل کرده و در مصراع ثانی

خاسته از و نون خال در اسم ابو بکر

عاشق آکره صانع در کونی
 باید چیست بچند چون روی

جانم بنمای رخ تو خفا
 تامل خود را فدایان فدا

زال رقت و سوزی مانی آید
 خارم و نون سوزی مانی آید

از ان لغت و این است تا به حجابت حرکات و سکناات پر و ن آید
مقدم و جنانکه در اسم رکن ثانی است پس یعنی لغت و این حاصل است و
و چشم که در او از و است تبدیل یافته بلفظ نیک که سر خود را که نشانی
است و اگر ده باشد مقدم و جنانکه در اسم حیدر تا که مراد از دل
لفظ حاشی است که تجلیل لفظ نشانی بد لغت نشانی و تبدیل یافته بلفظ
بد و از و تا که آتش است عبارت از دست علم که الف است تبدیل
گشته بلفظ یا و نه از راجع اصول پیوسته که مراد رقم اوست که دی
مکتوبی است مقدم و جنانکه در اسم سعید تا که در لغت اشک که نقطه
است و لغت اک که اطراف اوست ساقط شده و سین مسما حاصل
گرویده و از چشم که عین است نون آتش معدوم گشته و پیش و لدا که
والی است از جمله اموری شود که از می باشد پوشیده نماند که عبارت
جزئی کا فر آید و نظر ناکید ترتیب و است بجا بعدش که در ضمن تجلیل
ما ده اشارتی بآن واقع شده مقدم و جنانکه در اسم یاد کار تا که
در دست که پید است یکی که الف است جای گرفته و این مجموع را که
یاد است بر لفظ کار که تحمیل لفظ برک و آرزو و ترکیب زد و مفاد
شده آورد و شود مقدم و جنانکه در اسم بقر تا که لفظ باطلائی قدیر

که در این کتاب
از لغت و این است

میان لکن بسیار
در این کتاب
در این کتاب

بود و این است
در این کتاب

را یعنی خالی بود و این است تا به حجابت حرکات و سکناات پر و ن آید
مقدم و جنانکه در اسم رکن ثانی است پس یعنی لغت و این حاصل است و
و چشم که در او از و است تبدیل یافته بلفظ نیک که سر خود را که نشانی
است و اگر ده باشد مقدم و جنانکه در اسم حیدر تا که مراد از دل
لفظ حاشی است که تجلیل لفظ نشانی بد لغت نشانی و تبدیل یافته بلفظ
بد و از و تا که آتش است عبارت از دست علم که الف است تبدیل
گشته بلفظ یا و نه از راجع اصول پیوسته که مراد رقم اوست که دی
مکتوبی است مقدم و جنانکه در اسم سعید تا که در لغت اشک که نقطه
است و لغت اک که اطراف اوست ساقط شده و سین مسما حاصل
گرویده و از چشم که عین است نون آتش معدوم گشته و پیش و لدا که
والی است از جمله اموری شود که از می باشد پوشیده نماند که عبارت
جزئی کا فر آید و نظر ناکید ترتیب و است بجا بعدش که در ضمن تجلیل
ما ده اشارتی بآن واقع شده مقدم و جنانکه در اسم یاد کار تا که
در دست که پید است یکی که الف است جای گرفته و این مجموع را که
یاد است بر لفظ کار که تحمیل لفظ برک و آرزو و ترکیب زد و مفاد
شده آورد و شود مقدم و جنانکه در اسم بقر تا که لفظ باطلائی قدیر

آن را از لغت و این است
در این کتاب

در این کتاب
در این کتاب

در این کتاب
در این کتاب

برو عا شق از نسویت کرانی عاقبت
کشت تا عسکوت از نایم کالی عاقبت
حدی از عدد علی عشق عکار
دشتم نهان و دل در دست عکار

Wai

یافتن کسی از وی تنها

باب سحر الازلی
که در کتب مخفی است

سودا بست میوه نام اگر میخوانی
از طبع میوه بسیار دان در سیر میخوانی

دلا آن کل بدست دیگر افت
چو بلی فکرم با بیت بهر آنست

ویر از من طلب مستقیم خصوص
بلاغت خلیل اعظم فرقا

ان قریب ہوا
کی سماعت وہاں کہنے میں
میں نے یہ سنا
اور یہ کہ وہاں
میں نے یہ سنا

سنة ثونيناز مابذریه شود انعام ز ما باز نگری
بر فاک رستم هر جای دریا دانی که اخوان در

کرم کن که هر کسی که داروی مرغ و لک را که از آنجا که می آید

سید و سید رضا خان باقی

بر جا را تاجت ساری و بعد از آن جمله فاعل را یک کلمه زاید که
 در معراج راجع واقع شده حیم را از مجموع لفظ هر جام ساقط کنی
 و می شاید که در معراج ثالث از همین عبارت هر جامی و رباب
 بی تحلیل لفظ هر جام و ترکیب کلمه می و رباب تعیین لفظ هر جام کرده
 حیم را از این معنی که مذکور شد حذف کرده شود مخفی نماید که یا کسی که
 در لفظ مرکب است حرفیت را بعد از لفظ جزو لفظ و شکری چه
 بسبب اضافت پیدا شد پس ترکیب را درین مقام از وجود و در این
 خالی از تحلیل نیست مقدم و چنانکه در اسم می نامی مخفی نماید که کلمه ضایع
 که صیغه اسقاط تواند بود و ترکیب یافته و مطلوب آنست که از لفظ اتفاقا
 سهی سر و که الف است معدوم گردد و بعد از آن لفظ می سرخ خود را
 بیوشد مخفی نخواهد بود که منقشه درین ترکیب نیز متوجه است
 چنانکه مذکور شد مقدم و چنانکه در اسم سلیم نامی از لفظ جرم مشت
 که حالت تبدیل یافته پسین متوجه که از تحلیل لفظ سر الحصول
 پیوسته و بلا خط تحلیل لفظ رواق و لفظ عالی و ترکیب کلمه واقع
 مسامی را از مجموع لفظ سرم مبدل گشته بلفظ می مقدم و چنانکه در اسم
 شهاب نامی کلمه نویسی بواسطه تحلیل لفظ شنود و لفظ سینه ترکیب

از خالز کوزله

[illegible]

از این شهر و روضه ابد و در مضاف
سوی دریا از خانه های بسیار

یک سکه
و نه شش

سر دیو حاکم در جهان ایانی عیانست بصورتی که در
ضمیمه بدو آفریده جهان حاضر غرض از این قصای عالمی برادران

تو در پیش آید از این
که با هم می کنی و این
تا که کند منقش و اسم اندر
هفتاد و چهار سال از پیش

[illegible][illegible]

ایہ دل آواز ملک سے، اور ماں خاں سے جانے

بی و بار هرست در لغت آن بگفته اند و در لغت آن بگفته اند و در لغت آن بگفته اند
نظارت مستحق و چنانکه در رسم و در لغت آن بگفته اند و در لغت آن بگفته اند
بسیب تحقیر لغت شید و در لغت آن بگفته اند و در لغت آن بگفته اند
لغت و مقصود آنست بر دل لغت آن بگفته اند و در لغت آن بگفته اند
لغت و مقصود آنست بر دل لغت آن بگفته اند و در لغت آن بگفته اند
ترکیب یا نه که بسیب آن لغت خط را در یاد کسی را که در لغت آن بگفته اند
شش است کشتی اعتبار نموده شد و تا بواسطه این اعتبار لغت شش
لغت خط مقدم شده و کشتی بر روی دریای پهن و بعد از آن لغت
بحریت دل که میوه اقلب است مقبول گردید و چنانکه در رسم
صد و نه معنی ناست متعین لغت عام و قراب است و در
معنی راجع به خط و ترکیب خاصی اشارت کرده تا که از این دو
لغت مذکور کدام که لغت است معنی پنج حرفی است ظاهر است که لغت قراب
است با پیشی آنکه قافیه و در لغت آن بگفته اند و در لغت آن بگفته اند
باشد یعنی ساقط کرده باشد بگفته اند و چنانکه در رسم ملک شاه
در معنی اول کشف کردن لغت قلاشان لغت قلاشان مانده و
در معنی نانی بسبب تحقیر لغت مکتب و لغت لغت و ترکیب لغت بدل

خطای که کسی نیز ندارد

در مقامی که نیستیم

هو ملكوت في لواءه

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

از آتش و آتش گرفته و بعد از آنکه از اجزای آن ترکیب کرد و ملاحظه
تحلیل افعال و افعال و اجزای آن را در کتاب و برای رابطه و میان
این دو افعال و غرض آنست که از شناسایی رالی قیاسی از آنم یعنی با و
میکنم و بعد از آنکه تحلیل افعال کرده و روی و نمودار کرد و الی است بر این مجموع
مقدم می سازد و بر شیده نمائند که در مفرد بودن لفظ هر اسم بقدر قوت
است و مترادف بود که از لفظ آتش با آنکه علامه اول را داخل و مندرج
و تار از لفظ اجزاء را خوانند و این وجه احسن است چه غرض استقایی
و حقوق است و تحلیلی الف و عمل قیاس که از افعال هر و به است قایده
بر وجه ضرورت درین مقام نیست مقدم چنانکه در اسم بابا احمد تا سلا
لفظ و و بسبب تحلیل لفظ جمید و و و عطف و لفظ مؤنث بواسطه
تحلیل لفظ کتاب و ملاحظه نمودن و بای رابطه و ترکیب یافته و غرض
آنست که لفظ آب را و مؤنث بیکی یعنی قیاس کنی و بعد از آن و لفظ
آمر بخوراف که خوا و حاست جای کرد و محلی نمائند که اگر از آب لفظ مالز
کنند اسم امام احمد مستخرج میشود مقدم چنانکه در اسم بدانکه و این
مختلف است ترکیب است یکی لفظ نام و دیگر ترکیب لفظ اسم و دیگر
لفظ آری و محصلش اینست که نام او پرسم است یعنی بدانست آری اگر

الغنى في هذا الكتاب جامعاً لما في غيره من الكتب التي في هذا الفن

مجلسه در روز پنجشنبه ۱۳۰۲/۱۲/۲۵

22

[illegible]

Handwritten text, likely a signature or name, written vertically in cursive script.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم

ترکیب یافته که هر یک از این قسم که نقطه یکدیگر دید و انقطاع از آن
در نیست یعنی اطراف او ساقط شد و بعد از آنکه در اسم بی می باشد از
لفظ معبره که راست از درجه اعتبار افتاد و بعد از آن ساقط لفظ حق
عظمت بجای او قرار گیرد معنی و چنانکه در اسم شاد بر معنی از زمان تا سکه
از مجموع لفظ را به ری تبدیل یافته بیابان شاد که شین است و لفظ
وی با و متصل شده و مبر که مراد از و میای عین است بتقلب لفظ ملا
که الم است اتصال پیدا کرده و از بی مجموع آفرش که میم است تبدیل گشته
لیفظ زمان که بسبب تحلیل لفظ ملا زمان متعین گردید و مقدم
و چنانکه در اسم تعی که دل نمک که نونست تبدیل یافته بجای
مکسور که از تحلیل لفظ شوق منقول گشته و ابی مجموع به چکر گردید
و تحقیر یا در معنی رابع است مقدم و چنانکه در اسم کیا که الم را و او
سوی لفظ که کاف مکسور است و بواسطه ترکیب لفظ مهر و افراشته
گردان آن لفظ عا عین لفظ عا تبدیل گردید و بنظر است چنانکه بیانی
است مقدم و چنانکه در اسم بی که معنی اول متعین از لفظ شاد
نماست و در معنی ثانی بسبب تحلیل لفظ تراب بدو جزو و لفظ ایشان
نیز بدو جزو و اولش حرف نداست خطاب کرده و بنظر است

فصل فی بیان احوال و سیرت ائمه اطهار علیهم السلام

وینفقدت قدس و
خواجه را از آن
آنکه اسکندر از
عدش بفرستد
شده و بر سر
وینفقدت قدس و

از بابا جواد
از فرزند او حدیث است
که شوق دل شکست
از دوستی آفرید
دیدن او در قوت درو
از آن است

۲۰ و عبارت از جمل ملامت و صبر که از برای تفسیر است اشارت
 بآنکه این دو حرف از برای تفسیر اند که برین بیست و ۸ شوند
 اول در تفسیر است و ثانی در تفسیر است که از هر دو دو حرف حاصل شده
 و چون از برای تفسیر از برای تفسیر کشفه یعنی مقدم شده برین مجموع
 مقدمه با هم علامت یکبار لفظ علم را تحلیل کرده و لفظی شد که یکبار
 تا تفسیر همین و نام کرده شده و بار دیگر از علم مقصود است
 مقدم با هم فرمودن تا که لفظ فریاد را به جز و تحلیل کرده شده و یکبار
 لفظ و یکبار سبب تحلیل لفظ کرده و واقع شده و غرض آنست که لفظ فریاد
 یا رسیده و دیگر لفظ و در خواهر رسیده مقدم با هم عادت است تا که در او
 در بر همین سیاست که هر دو را نشان دهد و در کشفه یا یکبار همراه اول
 یعنی قرین الف کشفه و بار دیگر متصل مجموع لفظ دل شده شده مقدم
 با هم تا که از آنش دل شد مقصود شده و لفظ شراب را تحلیل
 لفظی کرده و لفظ ساقی را تحلیل کرده و در تفسیر لفظ با شده که همین
 امر است در برای استقامت و غرض آنست که از لفظ شامین را استقامت
 کن تا لفظ نامانند که مقصود از دو سیاست و تحلیل لفظ ساقی مقصود
 قی واقع شده که کسی که در تحلیل آنش شش مشهور است است

این کتاب از برای تفسیر است و در هر یک از این دو حرف از برای تفسیر است که برین بیست و ۸ شوند
 اول در تفسیر است و ثانی در تفسیر است که از هر دو دو حرف حاصل شده
 و چون از برای تفسیر از برای تفسیر کشفه یعنی مقدم شده برین مجموع
 مقدمه با هم علامت یکبار لفظ علم را تحلیل کرده و لفظی شد که یکبار
 تا تفسیر همین و نام کرده شده و بار دیگر از علم مقصود است
 مقدم با هم فرمودن تا که لفظ فریاد را به جز و تحلیل کرده شده و یکبار
 لفظ و یکبار سبب تحلیل لفظ کرده و واقع شده و غرض آنست که لفظ فریاد
 یا رسیده و دیگر لفظ و در خواهر رسیده مقدم با هم عادت است تا که در او
 در بر همین سیاست که هر دو را نشان دهد و در کشفه یا یکبار همراه اول
 یعنی قرین الف کشفه و بار دیگر متصل مجموع لفظ دل شده شده مقدم
 با هم تا که از آنش دل شد مقصود شده و لفظ شراب را تحلیل
 لفظی کرده و لفظ ساقی را تحلیل کرده و در تفسیر لفظ با شده که همین
 امر است در برای استقامت و غرض آنست که از لفظ شامین را استقامت
 کن تا لفظ نامانند که مقصود از دو سیاست و تحلیل لفظ ساقی مقصود
 قی واقع شده که کسی که در تحلیل آنش شش مشهور است است

تحلیل لفظ شراب که شش مشهور است و در هر یک از این دو حرف از برای تفسیر است که برین بیست و ۸ شوند
 اول در تفسیر است و ثانی در تفسیر است که از هر دو دو حرف حاصل شده
 و چون از برای تفسیر از برای تفسیر کشفه یعنی مقدم شده برین مجموع
 مقدمه با هم علامت یکبار لفظ علم را تحلیل کرده و لفظی شد که یکبار
 تا تفسیر همین و نام کرده شده و بار دیگر از علم مقصود است
 مقدم با هم فرمودن تا که لفظ فریاد را به جز و تحلیل کرده شده و یکبار
 لفظ و یکبار سبب تحلیل لفظ کرده و واقع شده و غرض آنست که لفظ فریاد
 یا رسیده و دیگر لفظ و در خواهر رسیده مقدم با هم عادت است تا که در او
 در بر همین سیاست که هر دو را نشان دهد و در کشفه یا یکبار همراه اول
 یعنی قرین الف کشفه و بار دیگر متصل مجموع لفظ دل شده شده مقدم
 با هم تا که از آنش دل شد مقصود شده و لفظ شراب را تحلیل
 لفظی کرده و لفظ ساقی را تحلیل کرده و در تفسیر لفظ با شده که همین
 امر است در برای استقامت و غرض آنست که از لفظ شامین را استقامت
 کن تا لفظ نامانند که مقصود از دو سیاست و تحلیل لفظ ساقی مقصود
 قی واقع شده که کسی که در تحلیل آنش شش مشهور است است

این کتاب از برای تفسیر است و در هر یک از این دو حرف از برای تفسیر است که برین بیست و ۸ شوند
 اول در تفسیر است و ثانی در تفسیر است که از هر دو دو حرف حاصل شده
 و چون از برای تفسیر از برای تفسیر کشفه یعنی مقدم شده برین مجموع
 مقدمه با هم علامت یکبار لفظ علم را تحلیل کرده و لفظی شد که یکبار
 تا تفسیر همین و نام کرده شده و بار دیگر از علم مقصود است
 مقدم با هم فرمودن تا که لفظ فریاد را به جز و تحلیل کرده شده و یکبار
 لفظ و یکبار سبب تحلیل لفظ کرده و واقع شده و غرض آنست که لفظ فریاد
 یا رسیده و دیگر لفظ و در خواهر رسیده مقدم با هم عادت است تا که در او
 در بر همین سیاست که هر دو را نشان دهد و در کشفه یا یکبار همراه اول
 یعنی قرین الف کشفه و بار دیگر متصل مجموع لفظ دل شده شده مقدم
 با هم تا که از آنش دل شد مقصود شده و لفظ شراب را تحلیل
 لفظی کرده و لفظ ساقی را تحلیل کرده و در تفسیر لفظ با شده که همین
 امر است در برای استقامت و غرض آنست که از لفظ شامین را استقامت
 کن تا لفظ نامانند که مقصود از دو سیاست و تحلیل لفظ ساقی مقصود
 قی واقع شده که کسی که در تحلیل آنش شش مشهور است است

از آنست که از اسم حرف سطر چند اسم حرف اتم است از آن که مثل
 یایان باشد یا همین لفظ حرف باشد که اسم مطلق حرف است
 مقدم و چنانکه در اسم درویش میگوید در روی و نش خود و نش
 روی و نش روی و نش نخست است یعنی از مجموع لفظ روی و نش
 که در است مقدم بر می شود و این مجموع بحصول تالی بسیار پوشیده
 دارد و مقدم باسم هم می خوانند بلکه بواسطه تحلیل لفظ اعراض و لفظ دار
 لفظ ضا و ترکیب یافته که مراد از و مسماست و مقدم شده لفظ او و آنکه
 از و لفظ از و کرده شده از ضا و می خوانند و بعد از آن از کف صوتی
 با و شمار دوم دال می خوانند و عبارت وریای دلی افکار هم حرف
 متضمن دال می تواند بود و دخی و در مقدمه چنانکه در اسم میز میگوید در
 معراج اول بسبب تحلیل لفظ نامی و تبدیل لفظ از نام بلوط می می
 حاصل شده که مراد از و مسماست و در معراج ثانی لفظ و هر برای خود را
 چنانکه کرده که در و مانده و غرض از و مسما می باشد و همان نه نامی
 کرده را که است در آخر آشکار کرده مقدم و چنانکه در اسم
 فخری است بواسطه تحلیل لفظ نفس از لفظی لفظ تبدیل گشته
 بلوط نفس و از این مجموع بسبب تحلیل لفظ نفسی پس تبدیل

یافته بطنی متعلق به کلام و راسم اولی است در افعال هر دو زلف که
والی است نشان شدن و سوره مانده که در او از مساحت و مکان نهاده
گشته که و است که در شده و سوره آن آنکه حاصل شده و بطنی
مزدون شده یعنی مهد مقل او گشته متعلق و جنانکه در راسم امانی است
از گشته و بدو حرف آخرش را دست که لفظ هر دو را بر و مقدم داشته
شده که مقصود از آن محصل مساحت و لفظ آن بسبب جمل خصیص
یافته محض نماید که اگر میانی تنگ را نیز از او و نماید اسم امانی سوره و
می آید شده و جنانکه در راسم مقصود بطنی لفظ من جمل یافته
را از و جزو اول لفظ است و جزو ثانی بطنی آفاق پیوسته
متعلق شده و قافان که شینه قاف است حاصل شده که از یکی مساحت
مقصود است و از یکی لفظ و این مجموع از اول خوشتر که و است
پیشتر یعنی ظرف و او شده بگوید کسی که قاف و راف که متقلب
گشته ساکن است و وزن متحرک است و در قافان قاف متحرک است
و وزن ساکن پس چنانی که و سوره است بنوعی که بی باید حاصل شده باشد
و میگویم که بی توان بود که به هر حرف بی ملاحظه حرکات قلب کرده
باشد و این بنکام و اسطر به حالت حرکات و سکات مستخرج می شود

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

در این کتاب که در این کتاب است
در این کتاب که در این کتاب است

حسن بن علی بن ابی طالب

قاسمی و نوری نیز جاسم بود و قسم تیسیم است چنانکه ظاهر شد مقدم
 و چنانکه در اسم قانی تکیه مراد از یک طرف داخل لفظ قاست
 و در طرف دیگر کشتی نون چه در آخر سوره فاطمه نون است و ای که
 مراد از و دو دست حاصل او دو دست که افتاده یا میکنند مقدم
 باسم همین چون لفظ قانی را در سوره و یا و نون مانند تا که
 پوشیده و نماند که مقصود لازم نیست که همان خصوصیت که در
 ضمن مقصود مذکور است در وقت مقرر معبر گردد و چنانکه در
 رسائل اکابر همین است پس می توان گفت که حروف حاصله را
 سوزنی ملاحظه میکنیم که هر چه مقصود بر یکی تغییر کرده باشد افتد
 مقدم باسم و لکن از آن و در و مراد است تا سطر از لفظ و در
 روز که می است مبدل که در و لبت که لا است مقدم چنانکه در
 اسم تکی تا که لفظ است و تا که کلیدی یافته بدو جزو و مراد از
 جزو و ثانی حیث است سقاط است و غرض آنست که هر لفظی است که
 همین است معدوم شده و روی جهان جیم است که بواسطه تحلیل
 لفظ فروز بلطف فروز نای را بطور که مخفف تواند بود و اشارت
 شده بتأخیر جیم از لفظ تا آن همی تواند بود و که از روی جمله

این لفظ قانی را در سوره و یا و نون مانند تا که پوشیده و نماند که مقصود لازم نیست که همان خصوصیت که در ضمن مقصود مذکور است در وقت مقرر معبر گردد و چنانکه در رسائل اکابر همین است پس می توان گفت که حروف حاصله را سوزنی ملاحظه میکنیم که هر چه مقصود بر یکی تغییر کرده باشد افتد مقدم باسم و لکن از آن و در و مراد است تا سطر از لفظ و در روز که می است مبدل که در و لبت که لا است مقدم چنانکه در اسم تکی تا که لفظ است و تا که کلیدی یافته بدو جزو و مراد از جزو و ثانی حیث است سقاط است و غرض آنست که هر لفظی است که همین است معدوم شده و روی جهان جیم است که بواسطه تحلیل لفظ فروز بلطف فروز نای را بطور که مخفف تواند بود و اشارت شده بتأخیر جیم از لفظ تا آن همی تواند بود و که از روی جمله

در ظاهر از این لفظ قانی را در سوره و یا و نون مانند تا که پوشیده و نماند که مقصود لازم نیست که همان خصوصیت که در ضمن مقصود مذکور است در وقت مقرر معبر گردد و چنانکه در رسائل اکابر همین است پس می توان گفت که حروف حاصله را سوزنی ملاحظه میکنیم که هر چه مقصود بر یکی تغییر کرده باشد افتد مقدم باسم و لکن از آن و در و مراد است تا سطر از لفظ و در روز که می است مبدل که در و لبت که لا است مقدم چنانکه در اسم تکی تا که لفظ است و تا که کلیدی یافته بدو جزو و مراد از جزو و ثانی حیث است سقاط است و غرض آنست که هر لفظی است که همین است معدوم شده و روی جهان جیم است که بواسطه تحلیل لفظ فروز بلطف فروز نای را بطور که مخفف تواند بود و اشارت شده بتأخیر جیم از لفظ تا آن همی تواند بود و که از روی جمله

فروز جیم منو است باشد مقدم چنانکه در اسم سوز تا که مراد از جیم

همین است و از هر عین و بسبب تحلیل لفظ جیم و لفظ آری لفظ
 خا و ترکیب یافته که از و الف و اوست و در لفظ جیم داخل شده و
 از آن لفظ جیم و هفت حاصل گشته که دال اراده می توان کرد مقدم
 و چنانکه در اسم لطف است تا که از رخ را و و زلف الف و لام حاصل
 گشته و هر جانب این پنج بطریق تا الیف نبشی بر طرف افتاده
 شده جانب بالا حاصل این عبارت همین است که شب همین لام بر
 لفظ طرف باشد که آن لفظ طرف که است افتاده یعنی ساقط شده
 و جانب پایین این است که مراد از شب لام است که بر طرف مرکب
 متصل گشته متعلق و چنانکه در اسم کاج تا که از لفظ و و و و و
 هفت گشت که راست کاست و این غرض از لفظ جیم که درین مقام
 از برای تشبیه است مشتق و میگرد و اول معنی استقامت و ثانی معنی
 تبدیل یا عکس و بر هر دو مورد و کجا حاصل شده که متعلق اسم است
 مقدم و چنانکه در اسم نور تا که مطلوب از و ابر و می است که بدل
 رجم تمام که لفظ نور است بر مقدم شده و علامه آنکه از بالای نام تمام

همین خا و ترکیب یافته که از و الف و اوست و در لفظ جیم داخل شده و از آن لفظ جیم و هفت حاصل گشته که دال اراده می توان کرد مقدم و چنانکه در اسم لطف است تا که از رخ را و و زلف الف و لام حاصل گشته و هر جانب این پنج بطریق تا الیف نبشی بر طرف افتاده شده جانب بالا حاصل این عبارت همین است که شب همین لام بر لفظ طرف باشد که آن لفظ طرف که است افتاده یعنی ساقط شده و جانب پایین این است که مراد از شب لام است که بر طرف مرکب متصل گشته متعلق و چنانکه در اسم کاج تا که از لفظ و و و و و هفت گشت که راست کاست و این غرض از لفظ جیم که درین مقام از برای تشبیه است مشتق و میگرد و اول معنی استقامت و ثانی معنی تبدیل یا عکس و بر هر دو مورد و کجا حاصل شده که متعلق اسم است مقدم و چنانکه در اسم نور تا که مطلوب از و ابر و می است که بدل رجم تمام که لفظ نور است بر مقدم شده و علامه آنکه از بالای نام تمام

جیم منو است باشد مقدم چنانکه در اسم سوز تا که مراد از جیم همین است و از هر عین و بسبب تحلیل لفظ جیم و لفظ آری لفظ خا و ترکیب یافته که از و الف و اوست و در لفظ جیم داخل شده و از آن لفظ جیم و هفت حاصل گشته که دال اراده می توان کرد مقدم و چنانکه در اسم لطف است تا که از رخ را و و زلف الف و لام حاصل گشته و هر جانب این پنج بطریق تا الیف نبشی بر طرف افتاده شده جانب بالا حاصل این عبارت همین است که شب همین لام بر لفظ طرف باشد که آن لفظ طرف که است افتاده یعنی ساقط شده و جانب پایین این است که مراد از شب لام است که بر طرف مرکب متصل گشته متعلق و چنانکه در اسم کاج تا که از لفظ و و و و و هفت گشت که راست کاست و این غرض از لفظ جیم که درین مقام از برای تشبیه است مشتق و میگرد و اول معنی استقامت و ثانی معنی تبدیل یا عکس و بر هر دو مورد و کجا حاصل شده که متعلق اسم است مقدم و چنانکه در اسم نور تا که مطلوب از و ابر و می است که بدل رجم تمام که لفظ نور است بر مقدم شده و علامه آنکه از بالای نام تمام

جیم منو است باشد مقدم چنانکه در اسم سوز تا که مراد از جیم همین است و از هر عین و بسبب تحلیل لفظ جیم و لفظ آری لفظ خا و ترکیب یافته که از و الف و اوست و در لفظ جیم داخل شده و از آن لفظ جیم و هفت حاصل گشته که دال اراده می توان کرد مقدم و چنانکه در اسم لطف است تا که از رخ را و و زلف الف و لام حاصل گشته و هر جانب این پنج بطریق تا الیف نبشی بر طرف افتاده شده جانب بالا حاصل این عبارت همین است که شب همین لام بر لفظ طرف باشد که آن لفظ طرف که است افتاده یعنی ساقط شده و جانب پایین این است که مراد از شب لام است که بر طرف مرکب متصل گشته متعلق و چنانکه در اسم کاج تا که از لفظ و و و و و هفت گشت که راست کاست و این غرض از لفظ جیم که درین مقام از برای تشبیه است مشتق و میگرد و اول معنی استقامت و ثانی معنی تبدیل یا عکس و بر هر دو مورد و کجا حاصل شده که متعلق اسم است مقدم و چنانکه در اسم نور تا که مطلوب از و ابر و می است که بدل رجم تمام که لفظ نور است بر مقدم شده و علامه آنکه از بالای نام تمام

از عاشق کل هزار است و از معشوق که از لفظ مرع بسبب لفظ است مستقیم
شده و مستقیم گشته بریم و اگر لفظ اعلا افتاده این معنی میگردد و بعد از آن
از وانه لفظ خواسته اشارت بخوان شده مقدم و چنانکه در اسم پس
مرا در زمان شهرت که بعد از بقدر علی را می او لفظ می مرع او که مستقیم
بسمای بی تبدیلی گشته و ترانه بود که از مار که گرفته بعد از انتقال لفظ
باویم و در بسمای بی تبدیلی گشته مقدم و چنانکه در اسم سیف تا سبب
تقلیل لفظ فعلی داشت شده تا که از لفظ مف جزئی که اسان در دست
سیم چو شود یعنی لفظ سی تبدیلی کرده و جزئی که زمان در دست دهن است
و در نیم پس از لفظ مف هم تبدیلی یا بعد لفظ سی مقدم و چنانکه در
اسم حب تا که از لفظ بی وحی بسبب تقلیل لفظ حالت تبدیلی گشته
تا که نظر که در او از دسمای عین است و لفظ بر کشیده قدم یعنی
آواز اسقاط کرده مقدم یا ثانی موضوع اول باشد تا که ظاهر
این کلام خارج علی از اوقف است و شک نیست که در وسط انتقال دینی
علی از دهم که در عقوبد معنی است پس از بقدری و سلطنت معنی خارج
باشد و احتیاج باین قیده نباشد مقدم چنانکه در اسم سیف آمده تا که
مرا در از لفظ لام است و از دسی که از حیث حاصل مارا که باعتبار

در کتب و در نسخ
نسخه اول که در کتابخانه
کتابخانه ملی است
به آن نسخه ماه جاری است
و این نسخه از انجمن
تاریخ و جغرافیا
است

حوسا سو جہا بل الطر براد خدم

22

این کتاب در کتابخانه
موزه و کتابخانه
جمهوری اسلامی ایران
ثبت شده است

آب سرد است و آن چیم استعطر کرده و چنانکه در رسم برتبه
 تلمک لفظ کارنا غنیل کرده کاف مفتوحه را بر لفظ تیر بخند اگر شیر خالی
 شود و بجای لفظ کاف تشبیه بر حصول پیوندد و لفظ امعکس آن
 غرض است اشارت است تا بکاف لفظ تر را یعنی الف حضور را بر گمان مقدم
 خواست که بیاورد و عازان گمان یا عتبار قوس لفظ آمده اند شود مقدم
 و چون که در رسم عبیدی تنگه های که لام است پیوندد بنا شد از او خواهد
 بود و معنی ساقط خواهد شد و سر و او که الف است آزاد بنا شد و خواهد بود
 یعنی بعد از منو به کشت بلفظ سبب متعق و چنانکه در رسم شاه غنیل تلمک
 مراد از شاخ کل نویسی را شاخ کل شاخ کل مراد است که از مجموع
 لفظ شاخ کل کاف که کل ثانی اشارت با دست بعد از کشته بر او
 از اول است و دیده آید و خود را که است و برین جمیع محصل مانده مقدم
 و چنانکه در رسم سار تلمک از عبارت بانی افزوده می ماند که گویست مقصود
 آنست که لفظ اف مقرون لفظ سر کرده و از سر که ثانی حصول یافته
 سیاق اتصال مراد است که خاک قدم که میم است بسبب او مقدم شد لفظ
 سار و چنانکه در رسم بوعلی تلمک در میان لفظ بو و لفظ سار و از سر
 آید باقی مانده و خواهد بود که از و سار یعنی خواسته شده و بعد از آن

بود و هر یک از اینها را
که از خون می سازند
زایب و فرزان و
سکمان بیشتر آمد

چون در کارهای و امور
مستحقان و نیازمندان
نکند هیچ کس را
دیدن در کارهای و امور

جای افروز و زلف افروز

در بیان این موضوع و در بیان این موضوع
در بیان این موضوع و در بیان این موضوع

ازین مجموع بی ادبی شده کل که لا انت تبدیل یافته و حصول یافته هر است
بنوعی کسی که در فصل آخر تبدیل یافته بهای غیر غنای است و آنجا از و
با دیگر که در شده بهای غنای موقوفه میگویم که چنانکه موقوفی لازم نیست
کرد و وقت تجزیه به خصوصیات مبعور و در تبدیل نیز نام نیست
که موقوفی که تلفظ و کتابت مبعور و در صاحب طبع ظاهر است که در
کلام اخلاص بسیار ازین معقوله واقع است معتقد و چنانکه در رسم
عادل نامه از مهر مسما یس کفته او را نشان اعتقاد کرده شده
و لغت دارانی او که نیز خود را که الف است بجای نشانده که عین است
خوابد انداخت به رای شوق است از رمی که یعنی نیز انداختن است
معتقد و چنانکه در رسم مسکین نام و در لغت میان مدر که بین است
داخل شود میان میم و یا و بسبب تحلیف لغت یکی یا تبدیل یا بهر لغت
کی و که در مع اشارت است یا یکی را که الف است که در مع یعنی حفظ
کردم معتقد با هم که تنها چیزی که لغت الف مع لام بسبب او لغت چیزی
می شود که نام ظاهر است که هر است که مسما یس بی بجای یسین او شده مجموع
معتوب بقلب یعنی که دیده معتقد و چنانکه در رسم سراج نام که مجموع
لغت سراج را در ای یعنی حاصل است و مدار ای یعنی سراج را نه در ای که

و بعد از آنکه در این محفل حاضر گردیدند

همیشه بر رویان لطیف با نخلای نازکی جوی خرم و زلف کوه افراط کند بر عکس و آینه

اسامی است متعلق و جنبه که در اسم سطح است
 لفظ مسود را متصل سازد و ازین بلجج سازشی ماکر عودت مبدل گردد
 بسوی وی که است متعلق چون که در بار بجای خود میزد و تکیه را در کلاف که ظرف
 تشبیه است که از لفظ مرقع فیض میسر شده متعلق و جنبه که در اسم لطیف
 تکیه از وی طبق اسمای طالع است که ماه که در معنی از اسمای لاست
 بر و متعلق شده و لفظ جریز و فیر و چون لفظ را کند و روزه را خواهر استقامت و
 جریز فی ماکر که مراد از ویغ است متعلق و جنبه که در اسم مراد و تکیه لفظ مراد
 که در لفظ واقع شده ظاهر است که از لواحق محسوس است متعلق و جنبه که در اسم
 عیدنی که مراد از تشبیه صورتی است و از و میانی عیدنی که پیش ماکر آب است
 به و مبدل گفته یا به عیدنی عبارت به کوی الف آب را استقامت کرده شود و لفظ
 که امروز را فرودای میوایم گفت یعنی عیدنی که کنایه که درین معانی
 مراد و عیدنی و لطیف و شمس و شمس و بکر و عادل و ابوعلی و دینی و ظهیر و
 محبت و عیدنی واقع شده از افراد قسم اول کتابت است جنبه که در اسم
 طبع صفائی و درین وافی حاکم است برین بس و در فیل قسم ثانی کتابت است
 خالی از خصلت نیست متعلق و جنبه که در اسم شریف تکیه یکبار لفظ ریشی
 شده یعنی شریف گفته و بار دیگر از شیر بلا سطر تحویل ریشی معانی می در

[illegible]

نام قلم بدست
 از خط فقه که در این
 رشته ای که
 مایه بدل تو
 هر دم کند از روی
 دانی شود دل و جگر
 تامل می آید غم
 ز شکر و غم
 این آیه می نماید
 در این آیه
 در این آیه
 در این آیه

از کتاب نوادای

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

اشارت بتقلوبت او شده در لفظ يا بعدا خط تخيل دريا داخل شده
مقدم چنانکه در اسم غيور تا لفظ عاشق تخيل يافته و لفظ شق صيغه تصحيف
اوشده و مراد از جوشع الف است مقدم و چنانکه در اسم سهراب تا لفظ
سمای بی ماه را که مراد از و شهر است روی خود ساخته یعنی بر خود مقدم
کرد انبوه و بلا خط تخيل لفظ کا فرستان بلفظ کا لفظ فرست و لفظ ان
اشارت شده بآنکه در معنی سهر صفتین شده بود باین که بی اورار و صفت
در لفظ کا داخل شود تا لفظ کثیر را بکسول پیوند و کاف را صیغه تصحیف
اعتبار نموده شود تا اسم حاصل گردد مقدم و چنانکه در اسم کیر تا لفظ مراد
از بسیار لفظ کثیر است که از همه پیش او کاف است کاری کرده یعنی تصحیف
مدخل خود را نموده و باز حال خود مانده پوشیده نمائند که از اسم سهر
پیر برون می آید مقدم و چنانکه در اسم حسن تا لفظ حسان تخيل ثنایی
یافته و جزو ثنایی آن تصحیف جزو اول شده که در ادز و حاست و حرف
اول لفظ حسان شده یعنی لفظ حسان حرف اولش با و مبدل گشته چنانکه
لفظ خود و الت برین معنود عبارت سروازان شده نماند و احتمال
دارد یکی آنکه الف از پنج حسان سا فظ شود و دیگر آنکه الف آنکه در لفظ
حسان است معدوم گردد مقدم و چنانکه در اسم شرف تا لفظ کثیر که

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

سهراب او یعنی آنچه در کتابت سهراب می کشند که آن کاف دوست مبدل
گشته بود و مفتوحه که جزو اول لفظ و فاست و لفظ خود افاده این معنی
و لفظ سهراب حاصل میشود که مراد از و تصحیف لفظ سهراب است که مسماهی فارا
ملاحظه میکنیم تا اسم بکسول پیوند مقدم و چنانکه در اسم شاه تا لفظ
لفظ کاسه زر خود را که الف است بر خاک را پیش که پای مسامت نهاده
لفظ کاسه حاصل شده که بلا خط کاف تشبیه افاده مقصود میکند چنان
نمائند که اگر اشارت بتقلوبت بودن یا واقع می شد سر آینه احسن می بود
مقدم و چنانکه در اسم حیدر تا لفظ حیدر تخيل جویس در ترکیب لفظ را هم که صیغه
تصحیف است صورت خطی جزو اول جویس جزو ستم شده که مسماهی حاست
و اورا با لفظ یه ملاحظه کرده مجموع را بر طرف رد که مراد از وری است
مقدم داشته شده مقدم و چنانکه در اسم امیر سهراب تا لفظ یاران
که مراد از و لفظاری است خود را یعنی ریرا که حرف اول اوست تبدیل
کرده بیا که مراد از و ام است و مقصود از لفظ را مسماهی اوست
که به حاصل کرده شده متقلب گشته و از منہ دلش که یون مکسور است
بر کسان که بلا خط کاف تشبیه لفظ سان آمده و عبارت نه نشان
حاصل شده که در صورت خطی لفظ شهر است و از ما آب خود ساخته

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بنام خداوند
مبارک و تعالی
که این کتاب را
برای ما نوشت

شده مقدم چنانکه در اسم قرآن که لفظ در اغلال یافته و لفظ روز
ترکیب پذیرفته و مراد از روز آئینده فرداست که صورت خود را بنوی
نموده که دانش از درجه اعتبار افتاده و مقدم چنانکه در اسم سلطان
باینکه تا که مراد از مهرسمای سین است که بطلان آشفته متصل
گشته و سلطان با حاصل شده و بلا حفظ تحلیلی لفظ پسندیده یکنقطه
از لفظ پس برسمای عین که از دیده خواسته شده و بقارنت روز
که مسمای راست گشته ثابت دیده مقدم و چنانکه در اسم ارغون
تا که لفظ غنر تحلیلی یافته که و اشارت شده که نقطه عین که مراد از او است
برسمان لفظ عین ثابت شده و ارغون بحصول پیوسته و بسبب تحلیلی
و ترکیب لفظ شش که از و او خواسته شده و او بر لب نو که نو
حاصل کرده شده است مقدم که دیده مقدم چنانکه در اسم جیش تا که
در لفظ درج و رسد و است دو لفظ در که مراد از دو نقطه است و یکی
نقطه بیسم که لفظ پس برکنار خود که سین است اشارت کرده که از ان
عبارت مسمای جا و ازین مسابا و شین حاصل گشته مقدم
و چنانکه در اسم بکر تا که پیش به معنی مقدم برسمای سی بار اول
لفظ یک را کوی یعنی ملاحظه کن و بار دوم از کوی یکی بار دوم

بنام خداوند
مبارک و تعالی
که این کتاب را
برای ما نوشت

بنام خداوند
مبارک و تعالی
که این کتاب را
برای ما نوشت

خط از کوی اشارت شده بخود شدن حاصل کرده شد مقدم و چنانکه در اسم
سراج تا که مراد از مهرسمای سین است و لفظ مکوی و اهای خود را بنوی
مخبر مابین الطرفين را استقامت کرده می حاصل کرده که دیده که از و لفظ را چ
در رقم راج که حاست سوخته که لفظ کوست و از و نقطه گرفته شده ملا حفظ کنند
اسم مذکور بحصول پیوند مقدم و چنانکه در اسم بابوس تا که پیش لفظ او
بتدیل یافته بر که مراد از او بابت و از و لفظ کویش لفظ کوی و نقطه ای
شین مخکشته چنانکه عبارت بر حال کویش گفته خود را مشهور است
باین مقدم و چنانکه در اسم شیخ و یس تا که مراد از و لفظ سی است
که سه نقطه لفظ خویش را بر و اثبات کرده شده و این خیال از افت
و با با شک ظاهر است که نقطه های شین است سر انجام باید مقدم
و چنانکه در اسم صدر تا که در معراج ثالث لفظ ضان عقل شناس یافته بقا
منشود و لفظ مان و اشارت شده تا که از ضاد و در امان یعنی بحسب ساز
و باز طلب یعنی لفظ در حاصل کن و در معراج رابع لفظ ضان را بلفظ هم
که منظور از حرکت مخصوص است و لفظ آنکه از برای اشارت تحلیلی کرده
تا آن اشارت کرده شده و آنچه بحصول پیوسته مساکن الوسط است مقدم
و چنانکه در اسم اختیار تا که بر دیده که مسمای بابت و در لفظ آخر افزوده

بنام خداوند
مبارک و تعالی
که این کتاب را
برای ما نوشت

بنام خداوند
مبارک و تعالی
که این کتاب را
برای ما نوشت

بنام خداوند
مبارک و تعالی
که این کتاب را
برای ما نوشت

اول از آنکه در صورتی که در این کتاب
اینجا که در این کتاب
اینجا که در این کتاب
اینجا که در این کتاب



و نه هر که فی زمانه در اندام رخ دیده
در سینه آینه بایا که ترا